

معرفی و نقد کتاب:

«مدارهای توسعه نیافتگی در اقتصاد ایران»

تألیف: دکتر حسین عظیمی آرانی (نشر نی، ۱۳۸۳، چاپ پنجم ۴۰۵ صفحه)

دکتر رضا مظهري\*

کتاب «مدارهای توسعه نیافتگی در اقتصاد ایران» برای اولین بار در سال ۱۳۷۱ منتشر و روانه بازار شد. به تازگی چاپ پنجم آن نیز به بازار کتاب عرضه شد. مرحوم دکتر حسین عظیمی پس از چاپ چهارم، تصمیم داشت با ویرایشی اساسی، چاپ پنجم را با افزوده‌ها و تغییراتی ارائه کند که متأسفانه درگذشت ایشان، مانع از انجام این امر شد. در هر حال، به رغم مرورها و نقدهایی که طی سالیان گذشته در باره این کتاب انجام شده است، این مطلب از زاویه‌ای دیگر، ضمن ارایه شرحی از کتاب، نکاتی انتقادی در باره آن به دست می‌دهد.

۱. چارچوب کتاب

کتاب «مدارهای توسعه نیافتگی در اقتصاد ایران» در واقع، مجموعه مقاله‌ها و نوشته‌های عظیمی طی سالهای ۱۳۵۹ تا سالهای پایانی دهه ۱۳۶۰ است که محورهای اصلی آن عبارت‌اند از:

---

\* عضو هیئت علمی پژوهشکده امور اقتصادی وزارت امور اقتصاد و دارایی

### ۱-۱. تصویر کلان اقتصادی-اجتماعی کشور

نویسنده در مقدمه ۸۴ صفحه‌ای خود شرایط توسعه‌یافتگی کشورهای صنعتی را مطالعه و بررسی کرده است. چگونگی تکامل علم اقتصاد موضوع مهمی است که وی به آن پرداخته و بررسی انتقادی از هفت برنامه پنجساله توسعه اقتصادی ایران مطلب پایانی مقدمه کتاب است.

عظیمی تفاوت یک جامعه سنتی با یک جامعه مدرن را بررسی می‌کند و سپس با تقسیم‌بندی جوامع امروز به توسعه‌یافته یا صنعتی و در حال توسعه و گذر، استدلال می‌کند که برای حل مشکل فقر انتقال از جامعه سنتی به مدرن یک امر ضروری است.

#### ۱-۱-۱. علم اقتصاد

به نظر نویسنده، نطفه‌های اولیه این علم در درون رنسانس بسته شد، ولی تنها در قرن ۱۸ بود که با تلاش آدام اسمیت و دیگر اقتصاددانان کلاسیک به عنوان یک علم مورد قبول عموم قرار گرفت. محور مطالعه اسمیت بر افزایش تولید قرار گرفت و انگیزه فردی اشخاص، رکن اصلی بازار رقابت کامل واقع شد که این دو اقتصاد را به طرف اشتغال کامل هدایت می‌کنند.

عظیمی با دید انتقادی به نفع شخصی نگاه کرده این مسئله را مطرح می‌کند که نفع شخصی ثروتمندتر شدن جامعه را در پی خواهد داشت؛ اما به قیمت فقیر ماندن بیشتر مردم و به قوت خود باقی ماندن بحرانهای اقتصادی جوامع سرمایه‌داری. سپس وی این جمله را نیز اضافه می‌کند که تعادل خرد الزاماً تعادل کلان را در پی نخواهد داشت.

در پایان مقدمه، تغییر نگرش مربوط به تخصیص منابع پولی و صرف این منابع در جهت توسعه و پرهیز از مصارف غیرتوسعه‌ای آن و همچنین تصحیح قیمت‌های نسبی و جلوگیری از پرداختهای یارانه‌ای غیرضروری، مطالبی است که نویسنده به آن پرداخته است.

#### ۱-۱-۲. ساختار نامناسب تولید، مشکل اساسی دوم

وابستگی صنایع کشور به کشورهای پیشرفته صنعتی، یکی از مهم‌ترین این مشکلات قلمداد می‌شود که وی راه حل را با ارائه خطوط کلی راهبرد توسعه از قرار زیر نام

می‌برد: جذب و به کارگیری نیروی انسانی متخصص، کیفیت نظام آموزشی، اصلاح ساختار دولتی، کاهش حجم نقدینگی، کنترل نرخ جمعیت و ....

### ۱-۱-۳. نقدینگی

به نظر وی نقدینگی به سه دلیل عمده در دست عده‌ای خاص متمرکز شده است: فعالیت بخش نفت در اقتصاد کشور، عملکرد بودجه‌ای دولت و سیاستهای بانکی کشور. بر اساس محاسبه‌ی وی بین سالهای ۱۳۳۸-۱۳۶۶ حجم نقدینگی از ۵۱/۶ میلیارد دلار به ۱۱۰۰۰ میلیارد ریال، حدود ۲۲۰ برابر، افزایش یافته است. وی علت عدم بروز تورم حاد بالقوه در کشور را عدم ثابت بودن پول در گردش تفسیر می‌کند و می‌افزاید در صورتی که این متغیر ثابت می‌ماند، بایستی حدود ۴۰ برابر افزایش تورم را تجربه می‌کردیم؛ در صورتی که در عمل نرخ تورم در حد ۱۴ برابر باقی ماند.

### ۱-۱-۴. عدم وجود راهبرد توسعه

از دیدگاه نویسنده راهبرد توسعه، محوری‌ترین عنصر یک الگوی اقتصادی است. وی ضمن اشاره به اختلاف نظر در مورد برنامه‌ریزی در راهبرد توسعه کشور در دهه ۱۳۶۰ بین سیاستگذاران به طرح نظریه کلاسیک می‌پردازد. مطابق اقتصاد کلاسیک، تعادل اقتصادی فقط در شرایط تکیه بر سازوکار بازار و دست نامرئی قابل حصول است. مطابق این طرز فکر، راهبرد توسعه باید در قالب کلی کارکرد «نظام بازار آزاد» طرح‌ریزی شود که به اشتغال کامل و تعادل مالی و ارزی دست یافت.

### ۱-۲. توزیع درآمد، فقر و محرومیت

عظیمی مطالعه و بررسی موضوع فقر و محرومیت را یکی از مسائل پیچیده اقتصادی می‌داند و بیان می‌کند که پایین بودن تولید سرانه و عدم توزیع عادلانه آن، به عنوان دو عامل اصلی فقر در تمام مطالعات کلان اقتصادی تأکید شده است. وی تولید با ابزارهای ما قبل دوران انقلاب صنعتی را عامل اصلی پایین بودن تولید در کشورهای جهان سوم می‌داند و حجم فقر و محرومیت در ایران را در سال ۱۳۶۷، حدود سه میلیون خانوار (۱۵ میلیون نفر) برآورد می‌کند.

### ۳-۱. بودجه و سیاستگذاری اقتصادی

نقش و جایگاه دولت در اقتصاد مهم‌ترین بخش نظری این قسمت است. نویسنده در ابتدا به این نکته اشاره می‌کند که برای درک بهتر نقش و جایگاه دولت باید به مبحث سازماندهی و مدیریت اقتصادی در علم اقتصاد و به ویژه شاخه اقتصاد و توسعه رجوع کرد. وی تأکید می‌کند که دخالت یا عدم دخالت دولت یک بحث صرفاً ارزشی نیست بلکه دقیقاً یک بحث علمی و فنی است. از دیدگاه مکتب کلاسیک که نقش دولت به حمایت و حفاظت از بازار رقابت کامل محدود می‌شود، حجم بودجه دولت محدود است و به سیاستگذاری اقتصادی نیز بهای کمی داده می‌شود؛ در صورتی که در اقتصادهای کینزی، دولت اهمیت بیشتری پیدا می‌کند و وظیفه دولت تنها حمایت از نظام بازار رقابت کامل نیست و مدیریت اقتصادی از اهمیت خاصی برخوردار است و دولت در سیاستگذاری اقتصادی فعال است؛ بنابراین، در این وضعیت حجم بودجه رابطه تنگاتنگی با نسبت سیاستهای اقتصادی دارد. وی سپس واقعیت‌های بودجه ایران را بررسی می‌کند و حجم آن را خیلی بالا می‌داند که از ۳۱۵ میلیارد ریال در سال ۱۳۵۰ به ۴۰۰۰ میلیارد ریال در سالهای ۱۳۶۴-۱۳۶۵ افزایش یافته است. وی اعتقاد دارد که با وجود حجم بسیار بالای بودجه، ولی بر خلاف افزایش زیاد بودجه، در کل به قیمت‌های خارجی، بودجه به صورت سرانه در حقیقت نسبت به سالهای ۵۰ و ۵۱ (به قیمت‌های ثابت) برگشته است.

### ۴-۱. بخش کشاورزی

نویسنده قبل از هر چیز به انتقاد از تولید سنتی در بخش کشاورزی می‌پردازد و استدلال می‌کند که برای حل این معضل در هر تصمیم‌گیری برای تغییر بافت تولید و بافت مالکیت باید واحدهای کشاورزی مورد توجه قرار گیرد که با استفاده مطلوب از فناوری پیشرفته بتواند در جهت اهداف کلان توسعه اقتصادی کشور هدایت شوند.

### ۴-۱-۱. انباشت سرمایه

نویسنده انباشت سرمایه را یکی از مشکلات اقتصادی کشورهای جهان سوم اعلام کرده و رابطه آن را در بخش کشاورزی ایران بررسی کرده است. وی حجم بزرگ بخش

خدمات در مقابل بخش کالایی با توجه به اینکه بخش خدمات توان صادراتی نیز ندارد، به عنوان بزرگ‌ترین عامل منفی در انباشت سرمایه به حساب می‌آورد. وی معتقد است اگر پس‌انداز پولی فراوانی هم در این بخش وجود داشته باشد، به علت وجود محدودیتهای غیرپولی این بخش، به خصوص کمبود کالاهای سرمایه‌ای، قادر نخواهیم بود که این پس‌اندازها را به انباشت و سرمایه‌گذاری واقعی تبدیل کنیم.

### ۱-۵. بخش صنعت

عظیمی در ابتدا تاریخچه صنعت و مشکلات آن را از دوره قبل از انقلاب مشروطه تا ۱۳۴۵ بررسی می‌کند و سپس، تحولات صنعت در ۱۵ سال ۴۲-۵۷ (قبل از انقلاب) متمرکز می‌شود. این دوره دارای دو ویژگی مخصوص به خود است: نخست، یک ثبات سیاسی کم‌نظیری در قرن اخیر ایران در آن غالب بوده است و دوم، یک الگوی مشخصی در چارچوب نظام سیاسی-اقتصادی خاصی در آن به مرحله اجرا درآمده است. نویسنده مبانی این الگو را چنین ترسیم می‌کند:

۱. این الگو پذیرفته بود که اکثر قشرهای جامعه از فرهنگ توسعه برخوردار نیستند، پس تحول باید از بالا و بدون تکیه بر مشارکت مردم صورت گیرد؛
۲. عوامل تعیین‌کننده توسعه عوامل مادی هستند و بخشهایی باید قطبهای توسعه قرار گیرند و سایر بخشها را به دنبال خود بکشند؛

۳. الگوی فوق توسعه را اساساً به معنای صاحب صنعت شدن جامعه تفسیر می‌کند. نویسنده سپس به نقد الگوی توسعه قبل از انقلاب پرداخته و این سؤال را مطرح می‌کند که اگر انقلاب نمی‌شد، آیا این راهبرد سرانجام به پیروزی می‌رسید و می‌توانست به هدف نهایی خود که همان صنعتی شدن ایران بود برسد؟ وی سپس با توجه به مشکلات درونی توسعه به این سؤال پاسخ می‌دهد.

وی در پایان نتیجه‌گیری می‌کند که حتی اگر انقلاب به وقوع نمی‌پیوست، عملاً این راهبرد با افزایش وابستگی به خارج، رکود بخش کشاورزی، اختلاف طبقاتی، زیاد شدن فاصله شهر و روستا و سرانجام، با کند شدن نرخ رشد مواجه می‌شد.

## ۲. نقد کتاب

## ۲-۱. استقلال بانک مرکزی

فعال یا غیرفعال بودن پول و استقلال یا عدم استقلال بانک مرکزی از دیگر نهادها بحثی است به قدمت سه قرن بین اقتصاددانان. در دنیای امروز پولیون از استقلال بانک مرکزی و ساختارگراها به پاسخگو بودن بانک مرکزی در مقابل مجلس و عرضه مناسب حجم پول برای توسعه اقتصادی دفاع می‌کنند. نویسنده در باره موضوع استقلال بانک مرکزی این گونه اظهار نظر می‌کند:

«عدم استقلال کافی سیاستهای پولی و بانکی از دیدگاههای الزاماً سیاسی دستگاههای اجرایی»: این وضعیت در شرایطی اتفاق می‌افتد که تجربه اقتصادی سیاستگذاری پولی - بانکی با سایر حوزه‌های سیاستگذاری با احترام به حفظ استقلال این حوزه‌ها از یکدیگر و در چارچوب هماهنگی اساسی توسعه‌ای صورت می‌گیرد. چنان که ملاحظه شد، نویسنده به طور روشن فعالیتهای پولی و مالی را بیان نمی‌کند و چارچوب هماهنگی اساسی توسعه‌ای که وی پیشنهاد می‌کند، هیچ جوابی را در مقابل این سؤال، که اگر اختلاف بین مقامات پولی و مالی برای نسبت افزایش حجم پول برای رشد و توسعه بروز کرد، چه باید کرد، ارائه نمی‌دهد (صص ۱۰۱-۱۰۲).

وی همچنین، نظام بانکی را که در موارد متعددی مسئول حرکت سریع رشد نقدینگی از طریق عقود ساده و سودآور مانند خرید دین توسط نظام بانکی، یکی از پیامدهای تغییر ساختاری نظام بانکی قلمداد می‌کند.

وی می‌افزاید: منطقی‌تر بود که دولت بهای مختصری به این تغییرات بنیادین نظام بانکی می‌پرداخت و دست نظام بانکی را برای انجام فعالیتهای اصولی‌تر، بدون نگرانی از سوددهی فعالیت در همان اوان تغییر، باز می‌گذاشت (صص ۱۰۲-۱۰۳). عظیمی در نمودار ۴، تداوم رشد نقدینگی و تورم، ص ۱۰۴ نقطه شروع تورم را رشد نقدینگی دانسته است که این منجر به افزایش هزینه زندگی، افزایش شدید هزینه‌های تولید، دور شدن نقدینگی از سرمایه‌گذاری، رکود تولید، توزیع نامتعادل درآمد، ساختار نامناسب تولید و رکود تولید می‌شود.

همان طوری که از مطلب نویسنده کتاب پیداست، علت تورم افزایش عرضه پول است که این دقیقاً تحلیل پولی از تورم است.

وی می‌نویسد:

«... مشاهدات آماری در زمینه حرکت همزمان و هم‌جهتی حجم پول در گردش و افزایش سطح قیمت‌ها، رابطه‌ای آماری است که به هیچ وجه منجر بدین معنا نیست که ریشه تورم، در افزایش حجم پول است...» (ص ۲۹۳).  
این دو تحلیل از تورم نشان‌دهنده تناقض آشکار در تحلیل نویسنده کتاب از پدیده تورم است و از وی به عنوان یک اقتصاددان ساختارگرا انتظار می‌رفت که بر تحلیل دوم خود علت تورم را پایه‌ریزی می‌کرد و نه بر تحلیل اول که افزایش حجم نقدینگی را نقطه آغاز تورم قلمداد می‌کند.

## ۲-۲. خصوصی شدن دانشگاه‌ها

عظیمی خصوصی شدن دانشگاه‌ها را یکی از راه‌های کاهش کسر بودجه و افزایش سرانه دانشجویان از بودجه دولت تفسیر می‌کند:

«... فرض کنیم دولت امروز خدمات را عرضه می‌کند که ارائه آنها ضروری است، ولی گروه‌های خاصی از آن استفاده می‌کنند و در مقابل این خدمات هم قدرت پرداخت دارند. آیا در صورت محدودیت امکانات باید همین رویه‌ها را ادامه داد یا راه‌حلهای دیگری پیدا کرد... از کسانی که توانایی دارند شهریه گرفته شود. بحث مخالفان این بوده که ما می‌خواهیم کسی به دلیل فقر از تحصیلات محروم نشود. این اصل را می‌پذیریم، ولی آیا ضرورت پذیرش این امر که کسی نباید به دلیل فقر از تحصیلات عالی محروم شود، رایگان بودن تحصیل در دانشگاه‌ها را توجیه می‌کند؟ قطعاً چنین نیست» (ص ۲۵۹).

اجازه بدهید قبل از اینکه خصوصی شدن دانشگاه‌ها را در ایران بررسی کنید،

اشاره‌ای هر چند مختصر به بحث نظری آن بپردازیم:

نئوکلاسیکها استدلال می‌کنند هر کالایی قیمتی دارد که آن را تقاضاکننده یا مصرف‌کننده آن کالا باید بپردازد. پس آموزش هم به عنوان یک کالا هزینه دارد که قیمت آن را مصرف‌کننده، دانشجو، باید بپردازد. از طرف دیگر، این اقتصاددانان معتقد هستند که در این شرایط که یارانه‌ای در کار نیست، مصرف‌کننده کالا نهایت سعی خود را در بهینه کردن مطلوبیت مصرف خواهد کرد.

اما عملاً این طور نیست که همیشه نظریه‌های اقتصادی با واقعیت همخوانی داشته باشد. آمیرتاسن، برندهٔ جایزهٔ نوبل، وقتی که در دانشگاه جواهر لعل نهرو به دعوت اتحادیهٔ دانشجویی به سؤالات دانشجویان پاسخ می‌داد، در جواب یک دختر دانشجوی روزنامه‌نگار که پرسیده بود در جامعه‌ای که بخش مهمی از آن، قدرت خرید کالایی مثل آموزش را ندارند، چه باید کرد، گفت: آموزش یک کالای عمومی است و وقتی که بخش مهمی از مردم قدرت خرید آن را ندارند، دولت باید وارد بازار شود و از مردم حمایت کند. در بخشی از کشورهای توسعه‌یافته زمانی آموزش خصوصی شد که تمام جامعه قدرت خرید این کالا را داشتند و با این وجود، هم اکنون انواع بورسهای تحصیلی بلاعوض، یا با نرخ بهرهٔ بسیار پایین در اختیار دانشجویان قرار می‌گیرد و در بخشی دیگر از این کشورها آموزش در تمام سطوح توسط دولت به طور رایگان به مردم عرضه می‌شود.

## ۲-۱. عواقب خصوصی شدن دانشگاهها در ایران

۱. شرایط مساوی برای ورود به دانشگاهها را که از بدو تأسیس دانشگاه تهران برای تمام قشرهای جامعه برقرار بود، برهم زده شد و اقشار نادار از ورود به دانشگاه محروم شدند.

۲. بر کسی پوشیده نیست دانشجویانی که در دانشگاههای دولتی از یارانه استفاده می‌کنند، به طور نسبی از دانشجویانی که با پول خود درس می‌خوانند، یا کالای آموزش را خریداری می‌کنند، از سطح علمی بالاتری برخوردارند؛ بنابراین، اصلی که اگر مصرف‌کننده کالاها قیمت آن را بپردازند، مطلوبیت در مصرف خود را بهینه خواهد کرد، حداقل در مورد آموزش صدق نمی‌کند.



۳. خصوصی‌سازی دانشگاهها که از دو دهه پیش آغاز شد، نه نقش مهمی در توزیع بهتر درآمد بازی کرد و نه حتی توانست نقشی در بهبود مشکل کسری بودجه ایفا کند.

### ۲-۳. عدم انسجام

همان طوری که قبلاً ذکر شد، کتاب دارای یک مقدمه بلند ۸۴ صفحه‌ای است که دیدگاههای توسعه به طور منظم و منسجم بحث شده است؛ ولی بقیه فصول کتاب که مجموعه مقالات است از انسجام خوبی برخوردار نیست و جا داشت که نویسنده بخشی را در پایان هر فصل به عنوان خلاصه و نتیجه‌گیری به آن اضافه می‌کرد که خواننده بتواند پس از مطالعه راحت‌تر به یک جمع‌بندی برسد. نویسنده به غیر از چند مورد از دیدگاه ساختارگرایی به مشکلات اقتصاد ایران نگاه کرده است و راه‌حلهایی را ارائه کرده که به استثنای چند مورد جزء بهترینهاست.

در پایان باید به دو نکته اشاره کرد:

- کتاب عظیمی کتابی جوشیده از مطالعات و نشئت گرفته از تجربه‌های وی طی چند دهه گذشته است و نه رونوشت برداری از نسخه‌های اقتصاددانان کشورهای توسعه‌یافته.  
- یکی از خصوصیات آمارتیا سن (Amartya Sen) که توسط شاگردان وی نقل می‌شود، این است که او در مسائل علمی دنبال مد نبود. این خلق و خوی هم جزئی از وجود عظیمی بود. نویسنده کتاب مطمئناً اگر در آکسفورد می‌ماند، مشهورتر و در بعضی از جنبه‌های علم اقتصاد برجسته‌تر می‌شد، اما به طور یقین نظریه‌های وی در حوزه اقتصاد ایران ذهنی می‌شد و وی نمی‌توانست نسل اقتصاددان ایرانی بعد از انقلاب را به این شدت تحت تاثیر قرار دهد.